

بررسی گلستان سعدی با تکیه بر یافته‌های روان‌تحلیل‌گری

دکتر فلاح رحمانی* دکتر محمدهادی مرادی** دکتر فرزین رضاعی*
دانشگاه کردستان دانشگاه علامه طباطبایی دانشگاه علوم پزشکی کردستان

چکیده

همراه با جست‌وجوی درک عمیق متون ادبی و فهم اهدافی که پدیدآورندگان آن‌ها دنبال کرده‌اند، بررسی متون ادبی با هدف افزایش شناخت عوامل مؤثر در شکل‌گیری آن (از جمله، عوامل اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، اقتصادی، بین‌شخصی و عوامل درونی یا روان‌شناختی)، به‌طور روزافزونی مورد توجه قرار گرفته است که مبین ارزش فزاینده‌ی آن‌هاست. بررسی روان‌پویشی آثار ادبی، مورد رغبت بسیاری از محققان است. اما در ادبیات فارسی، شاید بیش‌ترین بررسی از این نوع، با استناد به آثار یونگ انجام گرفته است. در صورتی که بررسی روان‌تحلیلی متون ادبی، به گستره‌ی بسیار وسیع‌تری از یافته‌های بالینی روان‌شناسان تحلیل‌گر اشاره دارد.

پژوهش حاضر از زوایای دیگری به تحلیل روان‌پویشی گلستان سعدی، به‌عنوان یک اثر معروف در ادبیات فارسی، پرداخته است. با توجه به دشواری قراردادن گستره‌ی وسیع تحلیل اثر ادبی ظریف و

* استادیار روان‌شناسی.

** استادیار زبان و ادبیات عربی.

*** استادیار روان‌پزشکی.

پیچیده‌ای مانند گلستان در یک مقاله، گزیده‌هایی از این اثر به‌عنوان بخش‌هایی مهم، مورد بررسی قرار می‌گیرند. حداقل، چهار مدل تفسیری برای گلستان قابل تأمل است. این مدل‌ها، مستقیم، انعکاسی، مخاطب-محور و ترکیبی هستند. دیدگاه‌های روان‌تحلیلی به گلستان نیز می‌توانند متمرکز بر محتواها یا فرایندهای قابل دستیابی در آن باشند. همچنین، می‌توان هر یک از باب‌ها را تحلیل موضوعی کرد. دستیابی به تحلیل‌هایی از کل کتاب، کار بسیار دشوار، اما ارزشمندی است. اساس گلستان بر چشم‌انداز به زندگی استوار است که حضور پدیده‌ی مرگ در آن بسیار پررنگ است. به‌طور کلی، می‌توان مفاهیم مهمی مانند انحلال تعارض‌های روان‌شناختی یا تحول روان‌شناختی را از خلال این کتاب دریافت.

واژه‌های کلیدی: ۱. گلستان، ۲. سعدی، ۳. روان‌تحلیل‌گری، ۳. ناهشیاری

۱. مقدمه

گلستان سعدی اثر معروف ادبیات فارسی است. اگرچه سعدی دارای آثار متعددی است، اما غالباً وی را با نام گلستان می‌شناسند و همراه می‌کنند. گلستان دارای ارزش ادبی کم‌نظیر و واجد مؤلفه‌های مهم اخلاقی و تربیتی است. سعدی پژوهان از زوایای گوناگون به شرح و تحلیل آثار او، از جمله گلستان، پرداخته‌اند. در خارج از ایران نیز سعدی مورد توجه محققان فراوانی قرار گرفته است. حسن‌لی (۱۳۸۰) گستره‌ی وسیعی از منابع مربوط به این مطالعات را تا سال انتشار کتاب، معرفی کرده است. اما با وجود اهمیت بررسی آثار سعدی از دیدگاه‌های روان‌تحلیل‌گری (psychoanalysis)^۱، به‌نظر می‌رسد تاکنون چنین بررسی‌ای صورت نگرفته است. این مقاله در پی آن است که تحلیل روان‌پویشی (psychodynamic)^۲ گلستان سعدی را مورد بررسی قرار دهد. زیبایی نگارش این کتاب و نفوذ فراگیر آن، موجب شده است که بسیاری از جمله‌های سعدی برای قرن‌ها، به‌صورت ضرب‌المثل و جمله‌های قصار در زبان عموم مردم جاری بوده و ۴۰۰ جمله و بیت سعدی در زبان فارسی حکم مثل پیدا کرده است. (یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۸) شاید ارائه‌ی تحلیلی روان‌پویشی از این اثر، یاری دهنده‌ی درک بخشی از الگوهای فرهنگی ایرانیان نیز باشد.

اگر بخواهیم به‌طور اختصاصی، نکات قابل توجه را در تحلیل روان‌پویشی یک اثر ادبی خلاصه کنیم، می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: مهم‌ترین چیزی که در کلام جست‌وجو می‌شود، درک الگوهای اساسی کنش‌وری روانی است. تصویرسازی‌های خیالی، تحریف مسایل و مدلل‌سازی (rationalization)^۳ از جمله مکانیزم‌هایی هستند که مورد استفاده‌ی فراوان دارند. حضور احساس‌های پنهان و شیوه‌های تعامل با مواد ناهشیار و با دیگران، جهت‌گیری نوشته به‌سوی برون‌ریزی یا در جهت واکنش‌های دفاعی، از جمله مسائل مهم دیگرند. (کریمز، ۲۰۰۶: ۹)

۲. مدل‌های تفسیری گلستان

برای تحلیل علمی یک شخص، براساس نوشته‌های او، دو ضابطه لازم است: نخست، درک درست نوشته و گستره‌ی معنایی آن به‌عنوان شواهد تفسیری و کانون تحلیل روان‌شناختی و دوم، دسترسی به گستره‌ی اطلاعات موجود در مورد نویسنده. توجه به این نکته ضروری است که نوشته‌ها در مقایسه با رفتارها و گفتار شفاهی بلافاصله، به‌دلیل امکان تجدیدنظرهای مکرر و اصلاح نوشتاری، واجد بالاترین درجه‌ی نظارت، سازمان‌دهی و نقد هشیار نویسنده هستند.

نظر به این‌که قبلاً الگوهای تفسیری گلستان به خوبی تدوین و تصریح نشده‌اند، نویسندگان مقاله، ناگزیر از تدوین الگوهای تفسیری ممکن بودند. به‌این ترتیب، از آن‌جا که درک درست مفاهیم گلستان، نخستین گام برای بررسی تحلیلی آن است، نیازمندیم که دریابیم گلستان چگونه کتابی است. برای پاسخ به این پرسش، چهار مدل تبیینی قابل توجه است: مدل مستقیم یا خطی (دشتی، ۱۳۶۴: ۲۴۶)؛ مدل انعکاسی یا مبتنی بر وجهه‌ی توصیفی گلستان و انعکاس واقعیت‌های اجتماعی در آن (یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۰)؛ مدل مخاطب محور و مدل ترکیبی. پذیرش هر مدل، مزایا و معایبی برای درک درست گلستان دارد.

الف) مدل مستقیم یا خطی بیان‌گر حضور رابطه‌ی مستقیم یا خطی بین مطالب ارائه شده در گلستان و معانی آن‌هاست. طبق این مدل، گلستان آن است که می‌نماید. سعدی در گلستان از دیدگاه خود، به بیان مسایل پرداخته است و گلستان مستقیماً بیان‌گر دیدگاه‌ها، خواسته‌ها و احساس‌های نویسنده است. برای مثال، اگر تناقض‌هایی

در گلستان وجود دارد، احتمالاً بیان‌گر جنبه‌های متعارض نویسنده‌ی آن است. در چنین دیدگاهی، مطالب گلستان بیش‌تر شبیه به جزیره‌هایی از هم گسسته هستند و واحدهای مستقل و ناسازگاری را تشکیل می‌دهند.

با چنین دیدگاهی می‌توان تناقض‌های زیادی را در گلستان یافت. برای نمونه، سخن بزرجمهر (وزیر نوشیروان) در مورد اطاعت بی‌قید و شرط از پادشاه و تأیید سعدی بر آن، در باب اول: «اگر خود روز را گوید شب‌است این / بیاید گفتن آنک ماه و پروین» (سعدی، ۱۳۸۷: ۸۱)، و سخن در حمایت از شیاد در داستان بعدی، با وصف موحد در باب هشتم موحد: «امید و هراسش نباشد ز کس» (همان، ۱۸۹) و با سخنان سعدی در دیباجه و سخنان پایانی گلستان، ناسازگار به‌نظر می‌رسد. هم‌چنین، برای مثال «جهان‌دیده بسیار گوید دروغ» (همان، ۸۱) در باب اول با «گر راست سخن‌گویی و در بند بمانی / به‌زان‌که دروغت دهد از بند رهایی» (همان، ۱۸۶) در باب هشتم، ناهماهنگ به‌نظر می‌آید. جای تردید است که این تناقض‌ها از دید شخصی ریزبین مانند سعدی، پنهان مانده باشد.

ب) مدل انعکاسی، گلستان را بیان‌کننده‌ی واقعیت‌های اجتماعی می‌داند؛ صرف‌نظر از مقبولیت آن‌ها نزد نویسنده. طبق این مدل، اصل تناقض‌ها را باید در آنچه به وسیله‌ی گلستان انعکاس یافته است، جست‌وجو کرد. به عبارت دیگر، گفته می‌شود سعدی دنیا را آن‌چنان‌که هست، ارائه داده است نه آن‌چنان‌که خود قبول دارد. (یوسفی، ۱۳۸۷: ۳۰) به این ترتیب، می‌توان به گلستان به عنوان منبعی برای دستیابی به تصویری از شرایط زمان سعدی نگریست. می‌توان گفت که سعدی بدی و خوبی را در برابر هم می‌گذارد و به مقایسه‌ی دیدگاه‌های مختلف می‌پردازد. در بسیاری از جاهای گلستان، به ذکر استثنائاتی می‌پردازد که توجه به آن‌ها انسان را از دید یک‌سویه، به مسایل باز می‌دارد و او را به دیدگاهی عمیق‌تر و همه‌جانبه، رهنمون می‌سازد. برای مثال، در باب اول، وی به مقابله‌ی نیک‌اندیش و بداندیش، طمع و ستمگری پادشاهان، عدالت و ... می‌پردازد.

اما این تبیین، تنها قادر به برداشتن تعارض‌هایی است که در بخش‌های توصیفی یا در زبان توصیفی گلستان وجود دارد، نه قسمت‌های تبیینی و راهبردها، نصایح و پیشنهادهای موجود در آن. در واقع، اگر بخواهیم گلستان را در یک کلمه توصیف کنیم،

احتمالاً باید آن را مجموعه‌ی پند و اندرز یا به بیان خود سعدی (برای مثال، همان، ۵۷ و ۱۹۱) «نصیحت» بنامیم، نه توصیف یا انعکاس شرایط اجتماعی. سعدی در دیباچه و سخنان پایانی گلستان، اهداف خود را به روشنی توضیح می‌دهد. نکته‌ی مهم دیگر، تلاش غیرقابل انکار سعدی است برای موجه جلوه دادن نکات مهم حکایت‌هایش که در طرز تدوین آن‌ها، سخنانی از زبان اشخاص داستان نقل شده و همچنین در ابیاتی جداگانه، بدون مشخص کردن گوینده‌ای برای آن‌ها، به‌طور مشخص بیان شده است. بنابراین، موجه است که این‌گونه بیندیشیم که اگرچه سعدی به ذکر دیدگاه‌های دیگران پرداخته است، اما، در برابر آنچه بیان کرده است، بی‌اعتنا نبوده و نظرات خود را نیز مخفی نکرده است. برای مثال، در موارد متعددی که به مسأله‌ی مرگ پرداخته است، از نپاییدن دنیا سخن به‌میان آورده و دیدگاه شخصی خود را تبیین کرده است.

ج) مدل مخاطب‌محور، به‌خاطر نقش محوری مخاطب‌های مفروض برای متن، در نحوه‌ی تدوین آن، این‌گونه نام گرفته است. طبق این مدل، آنچه طرز تدوین گلستان را متمایز می‌کند، توجه خاص به دیدگاه شخصی مخاطب‌های آن است. به‌عبارت دیگر، سعدی در پی اهداف خاصی بوده است که از طریق سبک نوشتاری هدفمند، قابل جست‌وجو است و لزوماً برای مخاطب، شناخته شده نیست. سعدی این نکته را مکرراً بیان کرده است که هدف او نصیحت است و اشاراتی به نحوه‌ی بیان این نصیحت نیز داشته است: «مراد ما نصیحت بود و گفتیم» (همان، ۵۷)؛ «ما نصیحت به‌جای خود کردیم» (همان، ۱۹۱)؛ «دُرّ موعظه‌ی شافی را در سلک عبارت کشیده و داروی تلخ نصیحت به‌شهاد ظرافت برآمیخته» (همان، ۱۹۱) و «حکایت بر مزاج مستمع‌گوی» (همان، ۱۸۵). مطابق این مدل، آنچه در گلستان آمده است، در تناسب با مخاطب یا خواننده است.

به این شکل، برای بسیاری از مطالب گلستان دو نوع هدف قابل تصور است: یکی، هدف ظاهری آن و دوم، نوع تأثیر آن بر مخاطب که مورد نظر نویسنده است. برای مثال، شاید غیراخلاقی‌ترین بخش گلستان، حکایت مربوط به اختلاف نظر پنهان‌شده‌ی وزرای انوشیروان با وی (حکایت ۳۱ در باب اول) است که در نهایت، سعدی پیشنهاد می‌کند که اگر پادشاه، روز را شب نامید، «بباید گفتن آنک ماه و پروین». اما اگر مخاطب این حکایت پادشاه باشد، این داستان، بیش از این‌که توصیه‌ای ضداخلاقی به

اطرافیان پادشاه باشد - که در گلستان به‌طور مکرر چنین دیدگاه‌هایی نفی شده است - بیان واقعیتی تلخ به پادشاه است؛ زیرا وی ممکن است دریابد که تأییدهای مداوم سخنان وی، به معنای درست پنداشتن آن‌ها از سوی دیگران نیست؛ بلکه ممکن است در بسیاری از موارد، نادرستی آن‌ها محرز باشد. دلیل تأیید دیگران، تنها مربوط به ترس آن‌هاست. به این ترتیب، ابیات پایانی حکایت اول از باب اول (همان، ۵۸) که کاملاً به متن حکایت نامربوط جلوه می‌کند، خطاب به پادشاه است و با کل حکایت، ارتباطی نزدیک دارد. همچنین، حکایت قاضی همدان (شماره‌ی ۱۹) که سعدی در آن به نوعی رفتاری غیراخلاقی را تأیید می‌کند، نیز با رها کردن رفتارهای انحرافی پایان می‌یابد.

در نتیجه، شاید بتوان گفت که سعدی برای بیان مطالب خود، از طرز بیان خاصی سود جسته است. وی، اصول اخلاقی را در مورد زیان فردی بیان کرده است تا با اقناع خواننده، او را از اعمال خاصی بازدارد یا به اعمال خاصی وادارد؛ نه این‌که محافظه‌کار یا مُبَلِّغ اخلاق برمبنای سود و زیان بوده است. به همین شکل، مقام پادشاه را گرامی داشته است تا بتواند نصایح خود را به او عرضه کند: «هرکه شاه آن کند که او گوید حیف باشد که جز نکو گوید» (حکایت اول، باب اول). به این ترتیب، گلستان سه دسته مخاطب کلی را معرفی می‌کند: پادشاهان، درویشان و عموم مردم. باب اول برای پادشاه و باب‌های دوم تا چهارم برای درویشان و عموم مردم. سایر باب‌های گلستان بر اساس موضوع متمایز شده‌اند و می‌توانند مخاطب‌های مختلفی داشته باشند. در صورت درستی چنین تصویری، سعدی به‌صورت شخصی بسیار توانا و اندیشمندی بی‌نظیر جلوه می‌کند و همسانی درونی بسیار بالا و یک‌پارچگی حیرت‌انگیزی در گلستان مشاهده می‌شود.

(د) مدل ترکیبی، مبتنی بر پذیرش اعتبار هر سه مدل پیشین برای بخش‌های مختلف گلستان است. به عبارت دیگر، لازم نیست که یک مدل برای تمام بخش‌های این کتاب درست تلقی شود. شاید نویسنده صرفاً هدف واحدی را دنبال نکرده است. به این صورت، در برخی از موارد، سعدی به بیان خود یا نکات مورد نظرش پرداخته است. در مواردی دیگر، واقعیت‌های اجتماعی در کلام او انعکاس یافته‌اند و در مواردی، اهداف پنهانی خاصی را حکیمانه دنبال کرده است. از سوی دیگر، حضور تناقض و ناسازگاری در نوشته‌های او نیز کاملاً نفی نمی‌شود.

۳. تحلیل روان‌پوشی گلستان

بخش عظیمی از روان انسان از دید او پنهان است و به‌همین دلیل، «ناهشیار» (unconscious) نام گرفته است. اعمال، احساس‌ها و افکار انسان - به ویژه آنچه ناخواسته و ناموجه است - دارای مبانی انگیزشی درونی و مبین بخشی از زندگی روانی پنهانی وی هستند. انگیزه‌ها و مبنای درونی بسیاری از رفتارها و گفتارها از دید فرد پنهان می‌مانند و به‌همین سبب، انسان برای شناخت آن‌ها نیازمند شناخت خویشتن است. در پرتو یافته‌های روان‌تحلیل‌گری می‌توان برخی از محصول‌های روانی انسان را مورد تحلیل و تفسیر قرار داد و شناختی نسبی از آن‌ها به‌دست آورد (از جمله، آثار ادبی و هنری، رفتارهای مختلف، خواب‌دیده‌ها و حتی مشکلات روانی و نشانه‌های مرضی)؛ تحلیل‌هایی که تمام گستره‌ی رفتارهای بهنجار تا نابهنجار را دربر می‌گیرند (فروید، ۱۹۰۰ و گرینسون، ۱۹۷۴)

نقد روان‌تحلیل‌گرانه‌ی ادبی، نوعی تفسیر ادبی است که مفاهیم روان‌تحلیل‌گری، از قبیل ناهشیاری، سرکوب‌گری، عقده‌ی ادیپ، را برای روشن‌سازی جنبه‌های ادبیات که با موقعیت‌های روان‌شناختی متعارض در ارتباط است، به‌کار می‌برد. شروع این بازخورد با تفسیر خواب‌دیده‌های فروید (۱۹۰۰) همزمان شد که شیوه‌ای برای تفسیر بخش‌های ظاهراً بی‌اهمیت نقل‌ها به‌عنوان جابه‌جایی‌های خواسته‌های سرکوب شده یا اضطراب‌ها، فراهم ساخت.

جایگاه خاص روان‌تحلیل‌گری در نقد ادبی، مورد توجه بسیاری از محققان است. (ریچاردز، ۱۳۸۲: ۳۶) هنگامی که فروید (۱۹۱۷) اهمیت خیال‌پردازی روزانه را برای نویسندگان خلاق یادآور شد، بین فعالیت‌های خیال‌پردازانه‌ی هنرمندان و بازی کودکان، پیوندی برقرار ساخت. (کورزویل و فیلیس، ۱۹۸۳: ۲۴) از نظر فروید (۱۹۱۷)، هنرمند می‌داند چگونه با رؤیاهای روز خود، کار کند؛ به شیوه‌ای که آن‌چه در آن‌ها بسیار شخصی است، محو شود. البته رابطه‌ی ادبیات و روان‌تحلیل‌گری، رابطه‌ای یک‌سویه نیست. همچنانکه روان‌تحلیل‌گری نکات بسیاری برای گفتن به ادبیات دارد، ادبیات نیز مطالب زیادی برای روان‌تحلیل‌گری دارد. (مارتین، ۲۰۰۱) ادبیات می‌تواند زبانی برای بیان افکار در اختیار روان‌تحلیل‌گری قرار دهد. بدون تردید، گفتمان روان‌تحلیل‌گری همان‌گونه که بر ساخت‌شکنی، اثر بسیار داشته، بر نقد ادبی مدرن و نظریه‌های ادبی نیز

تأثیر قابل توجهی داشته است. تفسیر منتقدان ادبی مدرن، به تفسیر در روان تحلیل‌گری شباهت دارد. منتقد تلاش می‌کند معنی یا معانی متعدد پنهان در ایهام و استعاره و نماد را از زیر معنای ظاهری بیرون کشد. (صنعتی، ۱۳۸۰: ۳۷)

پیش از تحلیل یک نوشته، لازم است خواسته‌ی هشیار نویسنده مشخص شود. گاهی آن‌چه فرد به‌طور غیرمستقیم خواهان بیان آن است، با آن‌چه مستقیماً بیان می‌کند، متفاوت است. برای مثال، شخصی ممکن است ماجرای جالب و شنیدنی را نقل کند؛ اما قصد مهم‌تر او تعریف شجاعت، سخاوت و ... خودش باشد یا بخواهد دیگران را نصیحت کند؛ به‌همین دلیل، درک مسایل درونی نویسنده (از قبیل انگیزه‌ها و تعارض‌ها، مشکلاتی که فرد خود را با آن‌ها مواجه می‌بیند، هیجان‌هایی که خواهان بیان آن‌هاست) از طریق نوشته، کار دشواری است.

در تحلیل آثار ادبی از منظر روان‌پویشی، تحلیل‌گر در پی آن است که دریابد در فراسوی آن‌چه به رشته‌ی تحریر درآمده است، چه چیزی می‌تواند خواننده شود. ذهن دارای دو زبان هشیار و ناهشیار است؛ زبان هشیار، دارای ساختار، واژگان و معانی است و زبان ناهشیار، زبانی تصویری و جایگاه استعاره‌ها و نمادها است. از آن‌جا که ذهن دارای دو زبان است، باید دو گونه خواندن نیز داشته باشیم: یکی برای دریافت معنای ظاهری اثر هنری و دیگری برای درک معنای پنهان و عمیقی که در نمادهای ناهشیار قرار دارد که دریدا (۱۹۷۵) این خواندن به شیوه‌ی دوم را ساخت‌شکنی می‌نامد. (ر.ک: صنعتی، ۱۳۸۰: ۴) مهم‌ترین تفاوت ساخت‌شکنی و تحلیل ادبی روان‌پویشی این است که در تحلیل روان‌پویشی، ذهن مولف و نیازها و تعارض‌های او مدّ نظر قرار می‌گیرد؛ اما ساخت‌شکنی گاه ذهن نویسنده را از تحلیل متن، بیرون می‌برد. (همان، ۶۴)

یکی از نکات ظاهراً مهم برای تحلیل روان‌شناختی گلستان، مسأله‌ی واقعی بودن حکایت‌های آن است. همچنین، مسائلی مانند انتخاب حکایت‌ها، طرز نقل آن‌ها، طرز تفسیر و نتیجه‌گیری از آن‌ها که بر عهده‌ی نویسنده است، می‌تواند تحت‌تأثیر شخصیت او و بیان‌گر ویژگی‌های او باشد. به‌این صورت، گاهی واقعی بودن یا واقعی نبودن حکایت‌های نقل شده، اهمیت چندانی در تحلیل نهایی از نویسنده ندارد. اگر بتوان شخصیت را دارای سطح و عمق دانست، یافته‌های مربوط به لایه‌های عمیق‌تر،

ارزشمندتر تلقی می‌شود. مسایل سطوح بالای شخصیت، معقول‌ترند و تناسب بیشتری با موقعیت‌های بیرونی دارند. مسایل سطوح پایین، بیشتر رمزآلود، متناقض و ناسازگارند و با نوعی رنج درونی، همراهند. به این ترتیب، جست‌وجوی نشانه‌های مواد ناهشیار و ابعاد نهان شخصیت از خلال گفته‌های سازمان‌یافته و هوشمندانه، دشوارتر از صحبت‌های آزاد و مهار نشده است.

آنچه نویسنده بیان می‌کند با آنچه می‌خواهد بیان کند، تمایز ظریفی دارد. با مثالی می‌توان مسأله را بیشتر توضیح داد. مهم‌ترین نکته در بررسی تحلیلی یک اثر، عبارت است از این تمایز. آنچه نویسنده می‌خواهد بیان کند کم و بیش متأثر است از شرایط بیرونی، ضوابط منطقی و اخلاقی، زیبایی کلام و از این قبیل موارد. درک این نکته که نوسان‌های قابل مشاهده در نوشته تا چه اندازه مربوط به خود نویسنده یا سبک نوشتاری اوست، بسیار مهم است. میزان کنترل هشیاری شخص و نوع سانسور درونی او نیز بر نحوه بیان نوشتاری مؤثر است. به این شکل، در واری روان‌پوشی، آنچه بیان می‌شود بیشترین اهمیت و آنچه فرد می‌خواهد بیان کند، اهمیت کم‌تری دارد. (فردریکسون، ۱۹۹۹: ۱۳)

شاید بتوان یک اثر ادبی را محصولی روانی دانست که دارای نقش سازمان‌دهی یا دفاعی است؛ یعنی ممکن است در جهت سازمان‌دهی احساس‌ها، واکنش‌ها یا خواسته‌های درونی (به صورت مستقیم یا رمزی) یا مهار و سرپوش‌گذاشتن بر آنها باشد. فروید نوشتار را مانند خواب‌دیده‌ها بررسی می‌کرد و در ورای آنها، در پی درک تعارض‌های روانی، آرزوها، ترس‌های ناهشیار و مواد سرکوب شده بود. (یاوری، ۱۳۷۴: ۱۷) نمونه‌ی چنین کاری، تحلیل فروید (۱۹۱۶) از شکسپیر بود. در دیدگاه روان‌تحلیل‌گری، کار هنری را می‌توان از چند جنبه بررسی نمود؛ یکی این‌که محتوای کار به طور کلی از نظر روانی تحلیل شود. دیگر این‌که یک یا چند شخصیت داستان و روابط آنها از نظر منش‌شناسی و انگیزه‌های ناهشیار و کشمکش‌های درونی آنها مورد توجه قرار گیرد. روش دیگر این است که از طریق همین واری محتوای کار و تحلیل شخصیت‌ها و به خصوص شخصیت اصلی داستان، تلاشی برای شناختن شخصیت نویسنده و انگیزه‌های پنهان او صورت پذیرد. (صنعتی، ۱۳۸۰: ۸۳)

۴. قواعد بنیادی بررسی تحلیلی گلستان

بررسی تحلیلی اثری مانند گلستان، مستلزم در نظر گرفتن ضوابط خاصی برای فهم تحلیل روان‌پویشی آن است. این قواعد، برای تحلیل محتوایی پدیده‌های روانی مانند تداعی‌ها، خواب‌دیده‌ها، پاسخ به آزمون‌های روان‌شناختی و حتی نقل داستان نیز صادق است. چند مورد از این قواعد، نقل می‌شود:

- لزوم تعیین فضای هیجانی حاکم بر نوشته، آغاز، فرایند و سرانجام آن (که بیان‌گر چگونگی تعامل فرد با موضوع است)؛
- لزوم تعیین تعارض‌های موجود در متن و واکنش نویسنده (اجتناب از تعارض‌ها، سعی در حل نمادی آن‌ها یا تمرکز بر تعارض‌های غیرقابل حل)؛
- توجه به نقش ابزاری رخدادها و موقعیت‌ها برای توجیه واکنش‌های عاطفی و سرانجام تدوین شده در راستای احساس‌های نویسنده؛
- الگوی روابط بین‌شخصی (Interpersonal) و طرز به تصویر کشیدن آن در حکایت‌ها.

نقش خلق حکایت‌های گلستان به وسیله‌ی سعدی یا گزینش آن‌ها در تحلیل روان‌پویشی آن، قابل توجه است. تفاوت داستان واقعی و ساخته‌شده را می‌توان با عبارت «نویسنده در بند داستان یا داستان در بند نویسنده» توصیف کرد. البته با واقعی بودن داستان، نویسنده هرگز به‌طور کامل در بند آن نیست؛ زیرا گزینش داستان با تحریف‌های ذهنی نقل‌کننده‌های آن همراه می‌شود و آن را در برابر نویسنده، انعطاف‌پذیر می‌کند. اما این انعطاف، همه‌جانبه و مطلق نیست. در صورتی که انعطاف داستان در بند نویسنده، بسیار بیش‌تر است. به‌نظر می‌رسد نقش نویسنده در حکایت‌های گلستان، بیش از نقل صرف باشد. دلیل این نظر، ناممکن بودن یا مبالغه‌آمیز بودن بخش‌هایی از داستان‌ها است. برای مثال، شفای عاجل پادشاه، متعاقب بخشش جوانی که همه حکم به مرگ او و استفاده از زهره‌ی او برای رهایی پادشاه از بیماری هایل دادند (باب اول)، غیرممکن به‌نظر می‌رسد. یا نظر پادشاه در مورد درستی دروغ وزیر و کتمان حقیقت سخن اسیر، برای رهایی او از حکم پادشاه (باب اول)، متناقض و غیرواقعی به‌نظر می‌آید.

می‌توان گستره‌ی کامل تحلیل گلستان را در سه قسمت قرار داد: تحلیل محتوا، تحلیل موضوع و تحلیل فرایند. در تحلیل محتوا، تمرکز بر محتوای مشخصی است. تحلیل محتوایی گلستان، شامل تحلیل یک یک مطالب و حکایت‌های آن در سطح جزئی، جمع‌بندی و فرمول‌بندی مجموع آن‌ها، در سطح باب‌ها یا کل گلستان است. تحلیل موضوعی، براساس بررسی تحلیلی بخشی از متن یا کل آن از زاویه‌ی موضوعی خاص است. این موضوع می‌تواند صرفاً روان‌پویشی باشد (مانند مکانیزم‌های دفاعی) یا عنوانی از متن (مانند رابطه با پادشاه). اما در تحلیل فرایند، سیر قرار گرفتن محتواها و توالی ظهور آن‌ها مورد توجه قرار می‌گیرد. تحلیل فرایندی گلستان شامل بررسی فرایند ظهور حکایت‌ها یا مطالب مختلف، در سطح هر باب یا در تمام کتاب است. انجام تمام این تحلیل‌ها در یک مقاله ناممکن است. اما سعی می‌شود که چند تحلیل، به عنوان نمونه ارائه شود: نخست، تحلیل محتوایی اولین حکایت گلستان (از باب اول)؛ دوم، تحلیل موضوعی باب اول؛ سوم، تحلیل فرایند حکایت‌ها براساس توالی موضوع‌های آن‌ها، در باب پنجم و چهارم، ارائه‌ی تحلیل‌هایی بر کل کتاب. باید توجه داشت که هرگز نمی‌توان صحت و اعتبار این نوع تحلیل و تفسیرها را مورد تأیید نهایی قرار داد؛ زیرا در اختیار داشتن منابع اطلاعاتی دیگر در مورد موضوع تحلیل، ضروری است. برای آزمون‌های روانی، هنگامی که دسترسی به فرد آزمودنی وجود ندارد و تحلیل تنها براساس نتایج آزمون‌ها تحلیل صورت می‌گیرد، نتیجه‌گیری‌های حاصل، «تفسیر کور» نامیده می‌شود.

۵. دو نکته‌ی تحلیلی از دیباچه

سعدی در دیباچه، تمام گذشته‌ی خود را، با عبارت‌هایی کلی، مورد سؤال و تردید قرار می‌دهد. عبارت‌هایی که غفلت از کوتاهی عمر، دنیا دوستی، و بی‌توجهی به آخرت را در خود دارند. واکنش اولیه‌ی نویسنده به وجه کشاننده‌ای (drive)^۴ سخن گفتن که با پریشان‌گویی وصف شده است، واکنش هیستریک (Hysteric)^۵ گذرایی است که طی آن، به‌طور کامل دست از سخن گفتن می‌شوید. اما واکنش رشدیافته‌تر متعاقب آن، به نوعی والاگرایی کشاننده‌های ابتدایی و قرار دادن آن‌ها در سطحی اخلاقی و دارای اهداف اجتماعی است. این شیوه‌ی دفاعی یا سازمان‌دهی روان‌شناختی از طریق نفی

رمزی مرگِ اجتناب‌ناپذیر با آفرینشی ماندگار، شیوه‌ای بهنجار است. (اریکسون، ۱۹۵۰: ۲۳۱) آیا تحولی در زندگی سعدی، زمان خلق آثارش را از پیش از آن جدا کرده است؟ شاید سعدی زندگی متفاوتی داشته و در وهله‌ای از زندگی‌اش به دیدگاهی دیگر درمورد زندگی روی آورده است.

اگرچه دیباچه‌ی گلستان با پرداختن به خدا و پیامبر آغاز می‌شود، اما حجم قسمت پادشاه بیش از هریک از قسمت‌های خدا و پیامبر است و مبالغه‌ی غیرواقع‌بینانه‌ی سخن نیز بیشتر است. آیا این مسئله تنها بیان‌گر واقعیت موجود مبنی بر جایگاه متمایز پادشاه در میان مخاطبان سعدی است یا نوعی تشکل واکنشی (reaction formation)^۶ در برابر خشم نسبت به شخص یا موقعیت پادشاه است؟ تواضع سعدی در برابر پادشاه در دیباچه‌ی کتاب، هنگام طرح موضوع زیبایی سخن وی، دروغ یا تواضع آشکاری است که ممکن است بیانگر احترامی واقعی برای پادشاه، انعکاسی از ترس و ناایمنی یا تهدید از سوی او یا استفاده‌ی ابزاری از آن برای تحت تأثیر قرار دادن پادشاه باشد. در اولین حکایت پس از این مقدمه نیز حکایتی در دفاع از دروغی مصلحت‌آمیز و با هدف «هرکه شاه آن کند که او گوید / حیف باشد که جز نکو گوید» ذکر می‌شود. این پرسش ایجاد می‌شود که آیا دیباچه‌ی گلستان هم دروغی مصلحت‌آمیز بوده است؟ ممکن است ثنای مبالغه‌آمیز پادشاه در سطح هشیار، تنها دروغی مصلحت‌آمیز باشد؛ اما در سطح ناهشیار، احتمالاً مقدمه‌ی تشکلی واکنشی است و عوارض آن، مبالغه‌آمیز بودن کلام و احساس گناه در برابر تعارض با جایگاه مقبول پدر است. اما نتیجه این است که به سوی پادشاه می‌رود. به همین ترتیب، شاید صحبت‌های بعدی درباره‌ی ذلت و مرگ پادشاه، بیان آرزوهای خود اوست. از لحاظ تحولی، شاید بتوان گفت فرامن (superego)^۷ بین سعدی و پدر، داوری می‌کند که موضعی تحول‌یافته است. پس از بررسی مواردی از باب اول، بهتر می‌توان به این مسایل پرداخت.

۶. نمونه‌ای از تحلیل محتوایی حکایت‌ها: اولین حکایت گلستان

حکایت اول گلستان، به موضوعی اخلاقی و تعارض / مقابله‌ی ارزش‌های اخلاقی می‌پردازد. نکته‌ی مورد نظر سعدی، احتمالاً برتری حقوق فردی - به‌ویژه حق حیات - بر سایر قواعد اخلاقی و اجتماعی است. آنچه سعدی در این داستان بیان می‌کند، توجه

به برتری خیرخواهی و مصلحت‌های اخلاقی و دوری از خبث و فتنه، حتی از طریق دروغ گفتن است. ممکن است، سعدی خواسته باشد برتری فهم انتزاعی (abstract)^۸ و هدفمند را از اخلاق، بر اخلاقی عینی (concrete)^۹ و عرفی نشان دهد. در این داستان، سعدی سخن درست را از زبان پادشاه بیان می‌کند؛ اما، ابیاتی را که در پایان داستان عنوان می‌کند ظاهراً هنگامی رابطه‌ای قابل فهم با موضوع داستان می‌آورد، که فرض کنیم سعدی اختصاصاً حکایت را برای پادشاه نوشته است.

چند تعارض را می‌توان در این داستان متمایز کرد: تعارض دستور آغازین پادشاه به قتل اسیر و ترجیح رهایی او از مرگ، در پایان؛ تعارض ترجمه‌های دو وزیر از سخنان اسیر؛ تعارض پنهان بین نظر نخست پادشاه مبنی بر مرگ اسیر و وزیری که خواستار رهایی اسیر از حکم پادشاه بود و تعارض بین پادشاه و وزیری که هماهنگ با نظر نخست پادشاه (مرگ اسیر) سخن گفت. می‌توان گفت تعارض اصلی بین سعدی و وزیر فتنه‌انگیز است؛ اما به وضوح، فتنه را پادشاه آغاز کرد که به مرگ اسیر دستور داد (دستوری که در داستان، جلوه‌ی فتنه شد). پس تعارضی پنهان بین سعدی و پادشاه، نهفته مانده است. جلوه‌ی دیگر تعارض، ناسازگاری مجازات و بخشش است که سعدی در بسیاری از حکایت‌ها به آن پرداخته و جانب‌داری مفرطی را از آن ابراز می‌کند (برای مثال، بخشش شیاد در حکایت شماره‌ی ۳۲ از باب اول و بخشش قاضی همدان در حکایت شماره‌ی ۱۹ از باب پنجم).

الفای الگوهای آرمانی به پادشاه، نکته‌ای مهم است. در حکایت اول، راست فتنه‌انگیز، همان اجرای دستور قتل اسیر از سوی پادشاه است. نکته‌ای که موضع‌گیری شخصی سعدی را نمایان می‌سازد تا واکنش پادشاهی که به‌طور واقعی در چنان شرایطی باشد. به عبارت دیگر، تغییر موضع پادشاه از حکم مرگ، به طرف‌داری از اسیری که به او اهانت کرده است، قابل تأمل است. به این شکل، سعدی بیشتر در جست‌وجوی بخشش است تا عدالتی که مستلزم خشونت است.

داستان، آغاز و ادامه‌ای خصمانه و متعارض دارد؛ اما پایان آن خوشایند است. سعدی در کجای داستان قرار دارد؟ ساده‌ترین تفسیر، آن است که سعدی خود وزیر دانا است و وی درست‌ترین توضیح را (که تأیید نظر او است) از زبان پادشاه (منع قدرت و تصمیم‌گیری نهایی) بیان می‌کند. پادشاه با مفهوم «پدر» در متون روان‌تحلیل‌گری

مطابقت دارد. اما اسیر کیست؟ سعدی با اسیر همدردی می‌کند و از آزادی او خوشنود است. بنابراین، اسیر نیز جلوه‌ای از سعدی یا بخش «ضد پدر» شخصیت سعدی است که با پنهان کردن گناه او به وسیله‌ی وزیر دانا (که منبع مهری مادرانه است) محافظت می‌شود. سپس به گونه‌ای آرمانی، مشمول بخشش پادشاه (پدر) می‌شود. بنابراین، واکنش دوگان‌های از سوی سعدی به پادشاه عنوان می‌شود که یکی خشم و نفرت است (از جایگاه و زبان اسیر) و دیگری، طلب غیرمستقیم بخشش (احتمالاً از طریق وساطتی مادرانه یا ائتلاف با مادر). در این داستان، سعدی با پادشاه سخن می‌گوید (نه این‌که درباره‌ی پادشاه سخن گوید)؛ نگرانی خود را از تنبیه ابراز می‌کند و از او درخواست بخشش دارد. چنین داستانی در آغاز گلستان، بیان‌گر تلاش سعدی برای حل تعارضی دردناک است که در موارد دیگر نیز به آن پرداخته است. در پس چنین موضع‌گیری‌ای، شاید روحیه‌ای وجود دارد که پر از تعارض با منبع قدرت (پدر) است. می‌توان جلوه‌های این واکنش را در باب اول گلستان، به‌وفور یافت.

اگرچه تنها در یک مورد، سعدی به‌صراحت از پدر خود (به نیکی) یاد می‌کند؛ اما بیان مکرر این نکته که خوبی فرزند بستگی به نسب وی و تربیت‌پذیری وی دارد، تأکید بر جایگاه آرمانی پدر برای اوست. اما، پادشاه موضوع تعارض‌های شدید باقی می‌ماند و سعدی را وامی‌دارد که از او بیش‌تر گوید و دوری جوید. چنین تصویری، با گذشته‌ای مملو از تخطی از قواعد اخلاقی، گناه و پریشان‌گویی، هماهنگ به‌نظر می‌رسد. بعدها، سعدی تعارض خود را با پدر حل می‌کند و گلستان را می‌آفریند. این تصویر شاید به نوعی، انحلال دیررس تعارض‌های ادیبی را به‌شیوه‌ای مسالمت‌آمیز و آرمانی به‌تصویر می‌کشد و با منش سعدی که فاقد نزاع ظاهری با پدر، پادشاه و خداست، نیز هماهنگ است.

۷. نمونه‌ای از تحلیل موضوعی گلستان: سعدی و پادشاه در باب اول

سعدی در آغاز، از کانون پرجاذبه‌ی دنیای زمان خود و جایگاه ثروت و قدرت، یعنی دربار پادشاه، آغاز می‌کند. آیا پادشاه‌شناس (سعدی) از مهم‌ترین قسمت آغاز کرده است؟ وی در برابر پادشاه، حفظ تواضع می‌کند؛ اما در واقع خود را برتر از پادشاه می‌نهد؛ او را نصیحت می‌کند و حتی درویش بی‌نیاز از او را که در برابر او متواضع

نیست، می‌ستاید. (حکایت ۴۵، باب دوم) شاید این نکته پیامی غیر صریح به پادشاه است که تمجید و اطاعت را از همه، انتظار نداشته باشد. وی در عین حال که گاهی نظر پادشاه را معیار خوب و بد معرفی می‌کند، به طرح معیارهایی می‌پردازد که پادشاه به‌ناچار باید در نظر گیرد. آیا این مسأله، دوسوگرایی (ambivalence) او را بیان می‌کند؟ یا بیان‌گر تفاوت ظاهر و باطن کلام یا ظاهر و باطن سعدی است؟ شاید پرخاش‌گری‌های سعدی به پادشاه مهم‌ترین قسمت این باب است؛ پرخاشگری‌هایی که بیانگر خشمی عمیق است؛ اما موجب کناره‌گیری کامل سعدی از آن‌ها نشده است. شاید چنین خشمی با نوعی حسادت نیز همراه باشد؛ چون وی ناپایداری داشته‌های پادشاه را مکرراً بیان می‌کند. بیان دوسوگرایی نسبت به پادشاه، یادآوری مکرر مرگ پادشاه و ناپایداری قدرت او، نزاع پنهان سعدی و پادشاه، طرح انتقادهایی از شاهان (سرزمین‌ها یا زمان‌های دیگر) و حرکت کلی از جدال با پادشاه (در باب اول) به تأیید درویشی (نفی پادشاهی)، از مشخصه‌های کلام سعدی در این قسمت است.

برای مثال، در باب اول در حکایت ۶، از پادشاهی انتقاد می‌کند؛ او را اصلاح‌ناپذیر می‌خواند و شاهد فروپاشی پادشاهی او است. در حکایت ۷ نیز از زبان پادشاهی به حکیمی می‌گوید: «غایت لطف و کرم باشد» چنین لحن متواضعی را با کلمات «گفت» برای پادشاه و «بفرمود» برای حکیم همراه می‌کند و احتمالاً برتری خود را (در نقش حکیم)، به پادشاه می‌نمایاند. در حکایات متعددی، اصل رابطه‌ی پادشاه و اطرافیان را نه ارزشمندی یا احترام، بلکه خشم و ترس معرفی می‌کند (حکایت ۳۱ از باب اول و صفحات ۱۷۳ و ۱۷۴ از باب هشتم) و به مردم نصیحت می‌کند که گرد پادشاهان نگردند (حکایت‌های ۱۶ و ۳۶ باب اول). توصیه‌ی مهم سعدی به پادشاه که مکرراً به‌طرح آن می‌پردازد، توصیه به گذشت و نفی مجازات است، نه اجرای عدالت که مستلزم مجازات است. (حکایت‌های ۱، ۱۳، ۲۳، ۳۲، ۳۳ و ۴۱ از باب اول)

محور حکایت‌ها و نکات باب اول گلستان، پادشاه است. سعدی حضور پادشاه را می‌پذیرد؛ هم با او کنار می‌آید و هم از او انتظاراتی دارد. این مسأله می‌تواند در عین حال، به‌عنوان انعکاس واقعیتی اجتناب‌ناپذیر یا وضعیتی روان‌شناختی باشد. پادشاه در تفسیرهای روان‌پویشی می‌تواند به‌طور هم‌زمان، به‌معنای پدر و رقیب باشد. به این صورت، واکنش‌های سعدی به پادشاه می‌تواند قابل اسناد به پدر و مربوط به بخشی از

تعارض‌های ادیبی نیز باشد. سعدی به‌ظاهر، مردم را به اطاعت از شاه فرامی‌خواند و از پادشاهان نیز می‌خواهد با زیردستان به ملایمت رفتارکنند. چنین موضعی منعکس‌کننده‌ی نوعی سازش با پدر و انتظار اطاعت از قواعد اخلاقی فرمان، احتمالاً به‌عنوان میانجی سازش‌یافتگی است.

۸. نمونه‌ای از تحلیل فرایندی یک باب گلستان: باب پنجم

برای سعدی، عشق در بیشتر حکایت‌های باب پنجم، درد بی‌درمان است؛ اما دو ویژگی مهم نیز دارد: نخست، با خودخواهی، ناسازگاری ذاتی دارد و دوم، فایده‌ی ثانوی آن می‌تواند بستن چشم بر همه‌ی عالم باشد (حکایت ۲۰). با این وجود، بررسی فرایند حکایت‌های باب پنجم، دربردارنده‌ی نکات و نتیجه‌گیری بسیار مهمی است. می‌توان محور و موضوع اصلی حکایت‌های این باب را به صورتی که در زیر می‌آید، خلاصه کرد:

اول، شروع موضوع است با ماهیت درونی، شخصی یا فاعلی (subjective)^{۱۱} عشق و کوری ناشی از آن.

دوم، بیان جور (از سوی) معشوق و تسلیم نشدن او به عاشق است.

سوم، پررنگ شدن رنج عاشق از عشقی بی‌سرانجام است.

چهارم، مثالی از عشقی می‌آورد که در ذات خود، غیر ممکن است و با وجود لطف معشوق نیز جایی و امیدی برای کام‌یابی وجود ندارد. به‌عبارت دیگر، غیرممکن بودن آن به‌خاطر بی‌مهری معشوق یا حضور رقیبان نیست؛ یعنی شخص، پذیرای تجربه‌ی ناکامی است یا شاید در پی آن است. سپس، گسستگی در اندیشه و شوک شدید عاشق؛ که با مرگ عاشق پایانی مورد تأیید نویسنده می‌یابد. در این حکایت، عاشق با دیدن معشوق، می‌میرد. آیا مبین مرگی نمادی و معادل مرگ نفس (شهوت) است یا اشاره‌ای به خطرات آن و ناممکن بودن وصال (ماهیت متعارض عشقی ادیبی) دارد؟ تنبیه حاکم است یا ناکامی؟

پنجم، تکرار کوری حاصل از حضور عشق، در عین مفروض ماندن امکان‌ناپذیری کام‌یابی است.

حکایت ششم، گریزی به سوی دیگر مسأله (شماتت از سوی معشوق و تردید او در عشق عاشق) است. اما چرا؟ احتمالاً کشتن چراغ در این حکایت، به معنای خاموشی (نظارت) هشیاری و فرامن است که مطلوب معشوق قرار نمی‌گیرد؛ عشق به ذات خود، امکان‌ناپذیر و حرکت اشتباه فرد تحت تأثیر کشاننده‌ها است و با مدلل‌سازی عاشق، به پایان می‌رسد.

حکایت هفتم، بازگشت به جدایی، دوری و رنج است؛ اما در شرایطی بهتر که معشوق را می‌توان دید.

حکایت هشتم نیز گریزی مجدد به شماتت معشوق و تردید او در عشق عاشق است.

نهم، بازگشت مجدد به پررنگ شدن رنج عاشق از عشق بی‌سرانجام است. حکایت دهم، خط میانی حکایت‌های این باب و شامل مجازات، طرد و رها کردن معشوق و عشق است.

حکایت یازدهم، گریزی است به شرایطی مهیا که ممکن است کسی دست از هوس (دیگر عشق در کار نیست) بردارد؛ اما شرایط با گریزی آشکار، نفی می‌شود.

حکایت دوازدهم، تکرار فکر حکایت اول، مبنی بر ماهیت شخصی یا فاعلی عشق و کوری ناشی از آن است (به‌دور از توصیف‌های عاشقانه، صحبت طرد است و نفرت). حکایت سیزدهم، از سرگیری مجدد رابطه‌ی دوستی با دوست (معشوق در دسترس) است.

حکایت چهاردهم، صحبت از رنج‌هایی است که عشق را بی‌رنگ می‌کنند (مرگ معشوق و جایگزینی او با شخصی منفور)!

حکایت پانزدهم، کام‌یافتگی جزئی، موقت و اتفاقی نویسنده را در بر دارد. حکایت شانزدهم، تکرار مشابه حکایت چهارم، صحبت عشقی است که در ذات خود، غیر ممکن است و با وجود لطف معشوق، جایی و امیدی برای کام‌یابی وجود ندارد. شخص، پذیرای تجربه‌ی ناکامی است یا به نوعی، در پی آن است. اما در نهایت، عاشق نمی‌میرد؛ بلکه عشق غیرممکن را با حسرت رهامی کند و ناکامی را می‌پذیرد و تحمل می‌کند.

حکایت هفدهم نیز تکرار صریح صحبت از ناکامی اجتناب‌ناپذیر، تجربه و تحمل تلخی آن است (مرگ معشوق و پایان شرایط مطلوب).

حکایت هجدهم، بازگشت به نقطه‌ی اول و تکرار کوری حاصل حضور عشق با مفروض ماندن امکان‌ناپذیری کام‌یابی است.

حکایت نوزدهم، مانند حکایت‌های چهارم و شانزدهم، به همان عشق غیرممکن حکایت‌های ۳، ۹ و ۲۰ می‌پردازد. اما در این حکایت، این عشق به سرانجامی دیگر منتهی می‌گردد. این حکایت به‌طور متعارض‌تر، بیان‌گر کام‌یافتگی موقت عاشق (در عشقی ذاتاً غیرممکن) همراه با تجربه‌ی «جای خطرناک و ورطه‌ی هلاک» است که در آن، از وجود لطف معشوق برای رسیدن به خواسته‌ی ناممکن استفاده می‌شود؛ اما نهایتاً فرد از روی اتفاق، خلاصی می‌یابد (و عشق را رها می‌کند). بنابراین، پاسخ موجود در این حکایت به پرسش ذکر شده در حکایت شماره‌ی ۴ این است که تنبیه حاکم است نه ناکامی.

حکایت بیستم، نیز بیان‌گر مرگ عاشق در عین وفاداری به عشق است. عشق همچنان غیرممکن است و انگار تناقضی در همراهی عشق و کام‌یابی وجود دارد.

به‌طور خلاصه، در مجموع حکایت‌های باب پنجم، برانگیختگی واپس‌زده شده به‌طور مکرر باز می‌گردد و سرانجام، موقتاً به هدف خود می‌رسد؛ اما بن‌بستی غیرقابل‌حل، صحنه‌ی پایانی مجموع حکایت‌هاست و حکایت آخر که شاید بازگشتی به مرگ در حکایت چهارم است، با مرگ عاشق پایان می‌پذیرد. این سرانجام با سایر حکایت‌های دیگر باب‌های گلستان که آغاز و پایان آن‌ها مطلوب و در کنترل نویسنده است، متفاوت است. اما نکته‌ی مهم دیگر این است که سعدی نیرومندی و خطر کشاننده‌ها را به‌خوبی می‌پذیرد؛ اما در پی تنبیه و مجازات آن‌ها نیست. این مفهومی است که مکرراً در باب پنجم مورد تأکید قرار می‌گیرد. در عین حال، این پرسش وجود دارد که چرا عاشق دست از عشق خود برنمی‌دارد؟ عاشق نه می‌تواند از گرایش‌های خود دست بردارد (و مانند شرح دیباچه زبان در کام کشد) و نه این عشق، سرانجامی دارد. این نکته مشابه نوشته‌های روان‌تحلیل‌گری است که در آن‌ها وصال در عشقی ادیبی، خطرناک و گنهکارانه است.

مبحث «رها کردن عشق» در باب پنجم، نه تنها وجود ندارد، بلکه ظاهراً پسندیده هم نیست. شاید اجتناب از پیامد آن، علت مسأله است. پیامد رها کردن عشق، می‌تواند تسلیم شدن، افسردگی و فقدان انرژی یا روی آوردن به هوسرانی و تمرکز بر مؤلفه‌های شهوانی احساس‌های عاشقانه، برای جبران معشوق دست‌نیافتنی باشد. تجربه‌های بالینی نشان می‌دهد که اشخاص عاشق، میان دو بعد عشق و اندوه / افسردگی شدید در نوسان هستند. حالات افسردگی آن‌ها به اندازه‌ای ناخوشایند است که مکرراً ناامیدانه به عشق - گاه بی‌سرانجام خود - باز می‌گردند. اما هنگامی که شخص عاشق تجربه‌های شهوانی را جایگزین تجربه‌ی عاشقانه می‌کند، از هر دو سوی عشق و اندوه می‌گریزد. شاید سعدی چنین ضربه‌ی روانی را در گذشته‌ی خود تجربه کرده است و پس از سال‌ها، قادر به تحمل تعارض‌های خود شده و توانسته است تغییری را در خود تجربه کند. اما آثار تجربه‌های گذشته، در باب پنجم گلستان قابل مشاهده است. چنین تغییری با توانایی اجرایی بالای سعدی که به زبانی عمومی می‌توان آن را با عبارت‌هایی مانند «شخصیت قدرتمند» توصیف کرد، هماهنگ به نظر می‌رسد. این مسأله با یک‌پارچگی شخصیت فرد و اصول اخلاقی او - یا به بیان روان‌تحلیل‌گری، یک‌پارچگی من منطقی و فرمان اخلاقی - مطابقت دارد. این یک‌پارچگی، با توجه به دیباچه‌ی گلستان، احتمالاً در پنجاه سالگی سعدی اتفاق افتاده است.

۹. نمونه‌هایی از جمع‌بندی تحلیل محتوا/فرایندی گلستان: گلستان در یک چشم‌انداز بررسی توصیفی گلستان را در یک چشم‌انداز، می‌توان به صورتی که در پی می‌آید، ارائه داد. دیباچه‌ی کتاب، بیان‌گر تحولی در زندگی سعدی است که به تصنیف این اثر، منتهی شده است. همچنین در این قسمت، وی به توصیف اهداف خود از ارائه‌ی چنین اثری می‌پردازد. باب اول، شامل موضع‌گیری نویسنده در مقابل پادشاه است. می‌توان از سویی، احساس‌های متعارض خیرخواهی و غیظ به پادشاه را همراه با نایمندی و از سوی دیگر، دوسوگرایی را در برابر دسترسی به ثروت و قدرت، در این باب مشاهده کرد. باب‌های دوم تا چهارم، عمدتاً به پرهیز یا خودداری اختصاص دارند. بیان ویژگی‌های پسندیده مانند گذشت، فروتنی، بخشش، ایستادگی، شکرگزاری، دل‌ن بستن به دنیا و دوری از طمع، تظاهر و خودپسندی، از مشخصه‌های این باب‌ها است.

باب‌های پنجم و ششم، عمدتاً بن‌بست‌هایی برای نویسنده هستند که نمی‌تواند از آن‌ها راه به‌جایی ببرد؛ نه توان تحلیل شرایط را دارد و نه راه حلی برای مسایل آن‌ها دارد. تنها می‌تواند به انعکاس مسایل و ارزش‌یابی خاص خود از آن‌ها پردازد. باب‌های هفتم و هشتم نیز به تمایز خوبی‌ها و تمرکز بر آن‌ها می‌پردازد؛ رنج تربیت را ارزشمند می‌شمارد و به امر به خوبی‌ها و نهی از بدی‌ها می‌پردازد.

برخلاف گفتار دشتی (۱۳۶۴: ۲۲۷) در مورد گلستان، مبنی بر فقدان سیاق و جهت‌یابی تعمیم‌یافته و مشخص و دفاع یوسفی (۱۳۸۷: ۳۰) از سعدی که به‌نوعی این مسأله را تأیید و تبیین می‌کند، لازم است گلستان سعدی دارای سیاق مشخص باشد. این سیاق می‌تواند چیزی باشد که نویسنده در دیباچه‌ی کتاب خود «ای که پنجاه رفت و در خوابی» آورده است: چشم‌اندازی به زندگی که پدیده‌ی مرگ، در آن حضور بسیار پررنگی دارد. به عبارت دیگر، پیام «آماده‌ی مردن شوید یا مرگ را در نظر آورید و همراه آن، معنای همه‌چیز را بنگرید - که یکی از مبانی انگیزشی قوی رفتارهای اخلاقی است» - اصل و محور گلستان است.

تصویر مرگ و چشم‌اندازی از زندگی که زیر سلطه‌ی اجتناب‌ناپذیر مرگ قرار دارد، پیامدهای مختلفی را در پی دارد. برای مثال، شخصی ممکن است پوچ بودن زندگی و غلبه‌ی نیستی بر همه چیز را بپذیرد؛ شخص دیگر ممکن است انگیزه‌ای قوی‌تر برای انجام هرآنچه مایل به انجام آن است، پیدا کند و شخصی که باورهای دینی دارد، در پی آماده شدن برای موقعیتی دیگر شود که موضع اخیر به‌طور ضمنی، نفی حقیقت مرگ را در خود دارد. اگر سیاق گفتار سعدی را در گلستان، براساس دیباچه‌ی آن، مرگ بدانیم، می‌توانیم به تحلیل انسجام‌یافته‌تری از این اثر نایل شویم. حاصل چنین تصویری، مهار قوی‌کشاننده‌های غریزی و نقش پررنگ فرامن، پرخاش‌گری و کشاننده‌های مرگ است. این سیاق در هر قسمت، از دیباچه تا یک باب‌ها، به‌صورت‌های مختلفی جلوه می‌کند. به‌طور خلاصه، سعدی در دیباچه، ضمن بیان انگیزه‌ی خود در تدوین کتاب، به افسوس بر عمر از دست رفته^{۱۲} می‌پردازد و این‌که راهی برای جبران آن، یافته است. با واریسی تحلیلی باب‌های اول و پنجم، می‌توان به تصویری مهار شده از عقده‌ی ادیب دست یافت که هر دو وجه «کشاننده‌های غریزی» (در اصطلاح روان‌تحلیل‌گری، بُن، id) و «مهارگری اخلاقی» (در اصطلاح روان‌تحلیل‌گری، فرامن) را دربر دارد.

باب‌های دوم تا چهارم، انعکاسی از وضعیت‌های مطلوب / آرمانی برای شخص سعدی هستند (درویش و بالاتر از او، دانشمند). باب ششم، باب استیصال، تنبیه و رنجی است که باید با آن کنار آمد. در باب هفتم، نگاهی متفاوت به پدر مشاهده می‌شود که در آن، رنج‌های ظاهری نیز عین خوبیند و در باب هشتم، سعدی به گونه‌ای نمادین، بر جای پدر می‌نشیند و موقعیت آرمانی خود را می‌یابد.

۱۰. نمونه‌ای از تحلیل موضوعی کل گلستان: «خود» (self) سعدی

۱۰.۱. تفسیر کلی: مدل‌های اول تا سوم

«خود کاذب»، نقاب یا تصویری از خود است که از بیرون، ارزشمند تلقی می‌شود و فرد در پس آن، ایمن و مطلوب می‌ماند. فرد، این تصویر را برای این می‌سازد که موجب رفع نقص‌ها و جبران معایب خود، نزد خود و دیگران شود. بنابراین، خود کاذب لزوماً برای فرد، به‌عنوان تصویری ساختگی و دروغی جلوه نمی‌کند؛ اما بخش‌های عاطفی و رفتاری آن جایگزین احساس‌ها و رفتارهای واقعی فرد می‌شود. خود کاذب، نقشی مهم در تعادل روانی فرد دارد. بیشتر متون اخلاقی، به‌جای بناکردن اخلاقی متکی بر عواطف درونی، به القای صورتی رفتارهای درست و دوری از رفتارهای نادرست می‌پردازند. به‌عبارت دیگر، به‌جای ساختن درون و حرکت از درون به بیرون، به بیرون می‌نگرند و حرکتی از بیرون به درون را دنبال می‌کنند. بنابراین، اگر از چشم‌اندازی مبتنی بر «روانشناسی خود» (self psychology) به این اثر نگاه کنیم، در ظاهر، به‌نظر می‌رسد سعدی در تمام گلستان، می‌کوشد خواننده را در تحول «خود کاذبی» یاری کند که بیشترین درجه‌ی ایمنی، منفعت دراز مدت و ارزش‌های اخلاقی را در خود دارد. به‌عبارت دیگر، نقابی که سعدی به خواننده پیشنهاد می‌کند، بسیار زیبا، قوی، نافذ و مؤثر است. اما در پس آن، فردی منفعت‌جو، فرصت‌طلب، ضعیف و نگران قرار دارد. با توجه به جلوه‌ی اجتماعی مطلوب سعدی و با توجه به این نکته که ارائه یا القای روش به دیگران، در واقع، القای روش خود است، می‌توان تصویری مشخص‌تر از سعدی به دست آورد. نقاب ارائه شده از سوی سعدی، سازش‌یافته، محتاط و دارای درجه‌ی بالای مقبولیت اجتماعی است؛ اما پراضطراب و خشن جلوه می‌کند و در حد امکان، از تعارض‌ها اجتناب می‌کند. از زاویه‌ی دیگر،

سخن از گبر و ترسای وظیفه‌خور (در دیباچه)، ابله توان‌گر (در حکایت ۲۶ از باب سوم)، دختر زشت‌روی و شوهر نابینا (در حکایت ۴۴ از باب دوم)، همسایگی جهود (در حکایت ۹ از باب چهارم)، راه و رسم دشمنی (در باب هشتم)، اطاعت محض از پادشاه (در حکایت ۳۱ از باب اول) و مصلحت‌اندیشی‌ها، همگی بیان‌گر توجه گزینشی، نتیجه‌گیری‌های شخصی، تعمیم‌دهی مفرط و سعی در افزایش یا کاهش اهمیت مسایل و استفاده از مکانیزم‌های روانی واپس‌زنی^{۱۳} (suppression)، فرافکنی^{۱۴} (projection)، دونیم‌سازی^{۱۵} (splitting)، و گرایش‌های خوددوست‌دار^{۱۶} (narcissistic) است.

در مقابل این نگاه، نکات مهم دیگری نیز در گلستان وجود دارد که نمی‌توان آن‌ها را نادیده گرفت. نوشته‌ی سعدی به‌طور تردیدناپذیری بیان‌گر مشخصه‌هایی مانند دقت بالا، توجه به جزئیات و ریزبینی، جست‌وجوی قواعد رفتاری و اخلاقی و تبعیت از آن‌ها، کنترل، احتیاط و حفظ ظاهری اخلاقی و پسندیده است. همراه این ویژگی‌ها، باید از هوشمندی و استعدادهای بسیار بالای نویسنده نیز نام برد. چنین ویژگی‌هایی با برانگیختگی، کلی‌نگری، بیان آرای متناقض، توجه کاملاً انتخابی به جنبه‌های مختلف مسایل، بیان مهارناپذیر احساس‌ها و فقدان بازنگری نوشته‌ها برای رفع تناقض‌های آن، ناسازگارند. انسجام فراوان مکانیزم‌های دفاعی که در برخی از گفته‌ها و حکایت‌های سعدی آشکارند در برابر فروپاشی فرایندهای دفاعی در برخی دیگر از نوشته‌ها، متناقض به‌نظر می‌رسد. اگر تصویر شخصی به‌دست آید که بسیار در بند حفظ ظاهر و وجهه‌ی خود نزد دیگران است، چگونه می‌توان انتظار داشت چنین شخصی در تصویری که از خود در اثری هنری ارائه می‌کند، چنین تناقض‌های آشکار و بعضاً نامقبولی را ارائه کند؟ بنابراین، این نوع تفسیر، رضایت‌بخش به‌نظر نمی‌آید.

۱۰.۲. شخصیت سعدی از زاویه‌ی رگه‌های مزاج و منش

در طبقه‌بندی کهن مزاج، آن را در چهار دسته‌ی سودایی، دموی، بلغمی و صفاوی، قرار می‌دادند. این دسته‌بندی‌ها در روان‌شناسی علمی نوین هم به‌نوعی تأیید شده‌اند. طبقه‌بندی کلونینگر (Cloninger, ۲۰۰۵: ۲۰۶۴) از مزاج‌ها که بر مبنایی پژوهشی استوار است، شامل چهار دسته مزاج است: آسیب‌گریزی (harm

(avoidance)، نوگرایی (novelty seeking)، پاداش‌گرایی (reward dependence) و پایداری (persistance). هر مزاج در زیربنای آمادگی و ظرفیت درونی فرد برای پردازش محرک‌های محیطی و واکنش‌های عاطفی و رفتاری به آن‌ها قرار دارد. می‌توان هر یک از مزاج‌های فوق را به‌طور بسیار خلاصه، توصیف کرد:

۱. آسیب‌گریزی: به‌صورت ترس، عدم اطمینان، خجول بودن، بازداری اجتماعی، اجتناب فعل‌پذیر از مشکلات و خطرها، خستگی‌پذیری سریع و نگرانی بدبینانه در پیش‌بینی مشکلات، قابل مشاهده است.
۲. نوگرایی: به‌صورت فعالیت اکتشافی در برابر پدیده‌های تازه، جست‌وجوی تجربه‌های اصیل، برانگیخته بودن، تندمزاجی، کنجکاو، زودرنجی، افراط در جست‌وجوی پاداش و اجتناب فعال از ناکامی، قابل مشاهده است.
۳. پاداش‌گرایی: به‌صورت احساساتی بودن، حساسیت اجتماعی، دلبستگی، وابستگی به تأیید دیگران، نرم‌خویی و وقف دیگران شدن، قابل مشاهده است.
۴. پایداری: به‌صورت سخت‌کوشی، استقامت، مولد بودن، تعیین‌کنندگی، جاه‌طلبی و کمال‌طلبی، قابل مشاهده است.

هیچ‌کدام از رگه‌های مزاج فوق، خوب یا بد نیستند. کنش‌وری یا نارسایی کنش این مزاج‌ها، بیشتر مربوط به موقعیت‌هاست تا خود رگه‌ها. اما با رشدیافتگی فرد، رگه‌های منش ظاهر می‌شوند که انعطاف‌پذیر، واقع‌نگر، سازش‌یافته و تحول‌یافته‌اند. این رگه‌ها را در سه دسته، طبقه‌بندی کرده‌اند: خودجهت‌دهی (self-directedness)، همیاری (cooperativeness) و خودتعالی‌یافتگی (self-transcendence). می‌توان مهم‌ترین مشخصه‌های هر یک را به‌طور بسیار خلاصه، به‌صورت زیر توصیف کرد:

۱. خودجهت‌دهی: به‌صورت واقع‌نگری، اثربخشی، کفایت فرد در جهت‌یافتگی شخصی، کفایت، مسوولیت‌پذیری، هدفمندی و پذیرش خود، قابل مشاهده است.
۲. همیاری: به‌صورت احساس خود به‌عنوان بخشی از جامعه‌ی بشری، رحم، عطوفت، مهربانی، تحمل، حمایت و قانونمند بودن، جلوه می‌کند.

۳. خودتعالی‌یافتگی: به صورت احساس خود به عنوان بخشی از جهان، بینش عمیق، معنوی بودن، تواضع و فروتنی، جلوه می‌کند.

بررسی ویژگی‌های مزاج در سعدی، مبین این است که او احتمالاً مزاجی نوگرا داشته است. آنچه بیان‌گر نوگرایی سعدی است، علاقه به سفر و تجربه‌های نو (به‌ویژه با دشواری‌های آن در زمان‌های گذشته)، میل به تجربه‌های اصیل، ناپایداری رغبت‌ها، انعطاف‌پذیری، لذت‌جویی، مهارناپذیری خشم، زودرنجی و جاه‌طلبی است. با توجه به زمینه‌ی قوی وراثت در ظهور رگه‌های مزاج، می‌توان حدس زد که پدر سعدی نیز چنین مزاجی داشته است. اما مهم‌تر این است که آنچه سعدی، در باب‌های اول و هشتم، از ناپایداری و قابل‌اعتماد نبودن پادشاهان بیان می‌کند نیز بیان‌گر چنین رگه‌هایی است. بنابراین، شاید بتوان دشواری‌سازش‌یافتن با موقعیت‌های ادیبی را در باب پنجم، مربوط به موقعیت‌های تعارض‌برانگیز مربوط به تعامل با چنین رگه‌هایی دانست.

از سوی دیگر، می‌توان به‌طور نسبتاً مشخص، از منش سعدی نیز سخن گفت. احتمالاً منش سعدی خودجهت‌دهی بوده است. آنچه که مبین خودجهت‌دهی سعدی است، واقع‌نگری، اعتماد به نفس بالا، نقش‌هدایت‌گری برای دیگران، کنترل، مسوولیت و هدفمندی است. نکته‌ی جالب، تقابل ویژگی‌های این رگه‌های مزاج و منش است. مزاج نوگرایی سعدی در گلستان، بیش‌تر نهفته است و با تحلیل و تفسیر آن، قابل مشاهده است. در حالی که خودجهت‌یافتگی او آشکارتر است. به‌طور خلاصه، سعدی خود جهت‌یافته‌ای است که آثار نوگرایی او مشهود مانده است. شاید سعدی اشراف‌زاده‌ای بوده است که متعاقب تحولاتی روانی، دارای شخصیتی رشدیافته شده است. بنابراین، توصیف پریشان‌گویی وی در گذشته در دیباچه‌ی گلستان، تنها محدود به گفتار نبوده است. پس به‌طور کلی، سعدی بیشتر واقع‌نگر، اهل عمل و اجتماعی است تا آرمان‌گرا، متواضع و کناره‌گیر. با توجه به این تفسیر، می‌توان حضور مطالب گوناگون و گاهی ناسازگار گلستان را با نگاهی به حضور رگه‌های شخصیتی نویسنده، به‌خوبی توضیح داد.

در صورتی که این نتیجه‌گیری درست باشد، احتمالاً باید ریشه‌ی چنین استحکام دیرهنگامی را در همسان‌سازی (identification)^{۱۷} با تصویری نامتعادل از پدر سعدی، جست‌وجو کرد. پدری که (با توجه به اهمیت توارث در انتقال رگه‌های مزاج)

شاید دارای مزاج نوگرایی بوده است. سعدی احتمالاً دارای چگونه پدری بوده است؟ پدر او که باید بسیار مورد حسادت و علاقه‌ی او بوده باشد، احتمالاً شخصی گرم و صمیمی، اما ناپایدار و بحرانی بوده است؛ شخصیتی دارای مزاج نوگرایی. به نظر می‌رسد آن‌چه که از تصویر ناکامی، ناپایداری معشوق - و شاید دست نیافتنی بودن او - می‌توان یافت نیز با چنین تفسیری هماهنگ است.^{۱۸}

۱۱. محدودیت‌ها

محدودیت‌های تحلیل گلستان نیز لازم به ذکرند. مهم‌ترین محدودیت چنین تفسیرهایی مربوط به این است که نوشته‌های سعدی - و در این مقاله، گلستان - تنها منبع اطلاعاتی از وی هستند. بنابراین، آن‌چه به دست می‌آید، تنها «تفسیر کور» آن‌هاست.^{۱۹} صرف بررسی نوشته‌های یک فرد، تنها می‌تواند بخشی از مسایل درونی او را آشکار سازد. بنابراین، ممکن است با افزایش اطلاعات، نتیجه‌گیری‌ها کاملاً متفاوت شوند. علاوه بر این، گلستان تنها بخشی از نوشته‌های سعدی است. سبک بیان نوشتاری، توجه به ظرافت‌های ادبی، توجه به اهداف هشیار خاصی که نویسنده دنبال می‌کند و شرایط فرهنگی و اجتماعی نویسنده، ممکن است تحلیل متن را دشوار سازند. نوع محتواهای انتخاب شده، بار هیجانی همراه آن‌ها و طرز بیان آن‌ها، از جمله مهم‌ترین نکات برای تحلیل این‌گونه آثار است.

۱۲. نتیجه‌گیری

بررسی تحلیلی متون ادبی، هم به فهم گسترده‌تر آن‌ها می‌انجامد و هم فرض‌های مهمی را در مورد معنای نوشته و مشخصه‌های نویسنده، وارد میدان می‌کند. گلستان سعدی به‌عنوان یک اثر ادبی بسیار مؤثر و مهم زبان فارسی، انتقال‌دهنده‌ی الگوهای رفتاری مطلوبی است که موجب می‌شود به‌عنوان اثری اخلاقی مورد توجه قرار گیرد. اما در پس نوشته‌های زیبا، می‌توان ضعف و قوت نویسنده را در موارد مختلف بررسی کرد. نمی‌توان گستره‌ی وسیع تحلیل اثر ادبی ظریف و پیچیده‌ای مانند گلستان را در یک مقاله قرار داد. بنابراین، آن‌چه ارائه شد، گزیده‌هایی از این اثر به‌عنوان بخش‌هایی مهم از آن بود؛ اما نتیجه‌گیری‌های جامع‌تر، تابع بررسی‌های تحلیلی گسترده‌تری از این اثر

است. با توجه به نکات ارائه شده در مورد روش تفسیر نوشته‌های گلستان، می‌توان گفت که بسیاری از نکات موجود در گلستان که حضور آن‌ها متعارض به نظر می‌رسیده یا تبیین آن‌ها دشوار بوده است، مخاطب محورند. از سوی دیگر، اگرچه می‌توان انعکاس شرایط و رویدادهای محیط زندگی نویسنده را از خلال نوشته‌های گلستان دریافت، اما نمی‌توان تمامی آن را به این صورت نگریست. شاید جامع‌ترین الگوی تفسیری برای گلستان، در بردارنده‌ی هریک از بررسی‌های خطی، انعکاسی و مخاطب محور است.

به‌طور خلاصه، تحلیل‌های ارائه شده، مبین نقش عوامل ناهشیار و فرایندهای هیجانی پنهانی است که به‌رغم توانایی‌های روان‌شناختی سعدی، در اثر او قابل ردیابی است. این یافته‌ها نشان دهنده‌ی باقی ماندن آثار تعارض‌های گذشته در تعامل با منابع قدرت و مردم هستند که نویسنده موفق به مهار آن‌ها شده است. این تعارض‌ها، با روابط عاطفی نویسنده‌ی کتاب با والدین و کشاننده‌های درونی نیز مطابقت دارند. از زاویه‌ی مطالعات مربوط به رگه‌های مزاج و منش، از سویی می‌توان ویژگی‌های مزاج نوگرایی را در نوشته‌های سعدی دریافت؛ اما آنچه که می‌توان به‌صورت غالب در گلستان مشاهده کرد، غلبه‌ی منش تحول‌یافته‌ی خودجهت‌دهی در آن است. این ساختار شخصیتی، موجب ارائه‌ی شیوه‌های بسیار تحول‌یافته و سازش‌یافته در تعامل با عوامل مختلف درونی و بیرونی شده است. شاید این جنبه از نکات گلستان است که موجب بیش‌ترین بهره‌مندی خواننده‌ها از آن شده است.

یادداشت‌ها

۱. این اصطلاح دارای سه معنی است: نظریه‌ی شخصیت، شیوه‌ی مطالعه‌ی فرایندهای روانی پنهان و روش درمان‌گری نابهنجاری‌های روانی.
۲. این اصطلاح به فرایندهای روان‌شناختی فعال و پنهان اشاره دارد و در بیشتر متون، معادل روان‌تحلیل‌گری است.
۳. توجیه عقلانی اما غیرواقعی در جهت اجتناب از واقعیت(های) ناخوشایند.

۴. خواسته‌های درونی که برآوردن آن‌ها با نوعی تجربه‌ی لذت همراه است. سخن گفتن می‌تواند به نوعی، لذت ارضای کشاننده‌های درونی را دربرداشته باشد.
۵. واکنش‌هایی که دربردارنده‌ی موضع‌گیری رشدنا یافته و همراه با تحریف یا انکار واقعیت‌های ناخوشایند هستند.
۶. نفی احساس درونی (مانند نفرت یا تحقیر) و بیان عکس آن (مانند علاقه یا اهمیت) است.
۷. پایگاه اخلاقی درونی که برتر از من فرد قرار می‌گیرد و در جست‌وجوی مهار کشاننده‌های غریزی است.
۸. فراتر از مشهودات محدود.
۹. محدود به مشاهدات مستقیم و بدون توان بررسی‌های فراتر از آن‌ها.
۱۰. داشتن دو احساس متضاد به یک موضوع.
۱۱. تابع فاعل و رها از عینیت واقع‌نگر.
۱۲. به‌طور معمول، معنای «عمر از دست رفته» باید «عمر صرف شده برای کسب لذت و دوری از رنج» باشد؛ زیرا گرایش‌های درونی انسان، در این جهت عمل می‌کنند.
۱۳. واپس‌زدن احساس‌های ناخوشایند یا متعارض.
۱۴. فرافکنی احساس‌ها و حالت‌های درونی ناخوشایند به دیگران.
۱۵. تقسیم خیالی انسان‌ها به بسیار خوب و بسیار بد؛ انگار حد وسطی وجود ندارد.
۱۶. Narcissism معادل خوددوست‌داری یا خودشیفتگی است.
۱۷. همسان شدن با تصویر درونی از شخص دیگر، در الگوهای رفتاری و ویژگی‌های شخصیتی.
۱۸. نقطه‌ی اتصال تصاویر پدر و معشوق، در رقابت ادیبی قرار دارد.
۱۹. تفسیر کور، بیان‌گر تفسیر نتایج آزمون‌های روان‌شناختی است، در حالتی که به آزمودنی یا منابع مهم اطلاعاتی دیگر در مورد او دسترسی وجود ندارد.

منابع

الف) منابع فارسی

- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۰) *سعدی آتش‌زبان (مجموعه مقالات)*. شیراز: هفت اورنگ.
- حسن‌لی، کاووس. (۱۳۸۰) *فرهنگ سعدی پژوهی*. شیراز: بنیاد فارس‌شناسی و مرکز سعدی‌شناسی.
- دشتی، علی. (۱۳۶۴) *در قلمرو سعدی*. تهران: اساطیر.
- ریچاردز، بری. (۱۳۸۲) *روان‌کاوی فرهنگ عامیانه*. ترجمه‌ی حسین پاینده، تهران: طرح نو.
- سعدی، مصلح‌الدین. (۱۳۸۷) *گلستان*. تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، تهران: خوارزمی.
- صنعتی، محمد. (۱۳۸۰) *تحلیل‌های روان‌شناختی در هنر و ادبیات*. تهران: نشر مرکز.
- یاوری، حورا. (۱۳۷۴) *روان‌کاوی و ادبیات*. تهران: نشر تاریخ ایران.

ب) منابع انگلیسی

- Erikson, E. H. (1950) *Child and society*. N Y; W.W. Norton & Company Inc.
- Fredrickson, J. (1999) *Psychoanalytic psychotherapy: Learn to listen from different perspectives*. Philadelphia: Brunner/Mazel.
- Freud, S. (1900) *The interpretation of dreams*. Standard edition, 4 & 5.
- Freud, S. (1916) *Some character-types met with in psychoanalytic work*. Standard edition, 14.
- Freud, S. (1917) *Introductory lectures on psychoanalysis; lecture 28*. Standard edition, 16.
- Freud, S. (1923) *The ego and the id and other works*. Standard edition, 19.
- Greenson, R. R. (1974) *The technique and practice of psychoanalysis*. London: The Hogarth Press.
- Krims, M. B. (2006) *The mind according to Shakespeare*. The USA: Praeger.
- Kurzweil, E. & Phillips, W. (1983) *Literature and Psychoanalysis*. New York: Columbia University Press.

- Martin, H. (2001) Introduction to the session on 'Literature and psychoanalysis'. *Psychoanalysis downloader* (the online journal of Australian psychoanalytical society). Literature and Psychoanalysis Conference.
- Svraklc, D. M., and Cloninger, C. R. (2005) *Personality disorders*. In Sadock, B. J. & Sadock, V. A. (Ed.). Kaplan & Sadock's comprehensive textbook of psychiatry. New York; Williams & Wilkins.